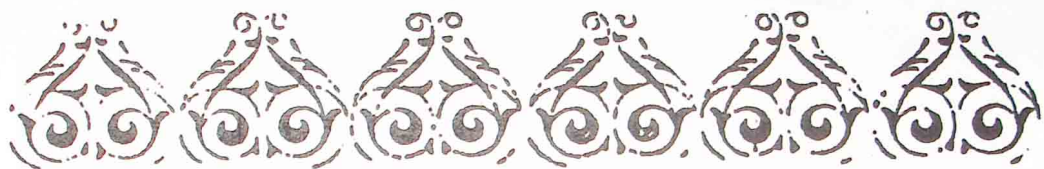


۱۳۲۴
دیریه

نفس الرحمن فی تیقظ الانسان



این مجموعه مشتمل است برسی و پنجهزار بیت که از سی سال
بل در ترجمه احوال طبقات رجال اواخر دوره نصری و ده
سال سلطنت مطلقه مظفری متدرجا از قلم صداقت رقم میرزا
سید عبدالرحمن دبیر الممالک گذشته در این عهد خجسته که
تدریجا جزو جزو ماهی دو نمره بطبع میرسد و ضمنا مقاله
یا اخبار صحیحه مهمه در موقع لزوم درج میشود قیمت یک
نسخه در رشت ده شاهی سایر بلاد باضاقة اجرت پست است
محل توزیع قرائت خانه ملی رشت

بقیه جزو چهارم

برای کلمه (شرف) يك معنى مخصوص دارم که اگر اثبات لغات را
بترجیحات عقلیه جایز بدانند و واضعان لغات نکویند این جعل شما بشرف
ما برمیخورد و خود این کلمه ادعای شرف نکند عرض میکنم .
شرف در راستی در ستکاری است که از اخص صفات حضرت باری است
و اکثر مجبور شویم تعریف صحیح و حدتانی برای این مفهوم بعبارت
عربی بنویسیم . یعنی ابن گوهر باصفای صاف پاک راست درست شریف
نفس را بمجبوریت در تقلید اشخاص که دستور العمل معاش و معاد را در صندوق
آهنی عربی حبس کرده اند بلباس عربی نمایش و آرایش دهیم میگوئیم
(الشرف) (ما طبق الحاکمی مع المعسکی عنه) یعنی شرف چیزی است
که موافق و مطابق میکند حاکمی را با معسکی عنه یعنی مصداق را با کلی
بمعنی نماینده را بانمایش بخش . باز فارسی بگوئیم (آب) (جانه)
(پایه) (مایه) (ارز) و این معنی در جمیع کائنات از مادیات و مجردات
موجود است در جوهر نفیس انسان بکماله محسوس و مشهود است مثلاً انسان
قطع نظر از عبودیت ناچار منتهی بر عبودیت میشود . باید آینه چهره نمای
الهی باشد . فرد اکملش طوری مبدار در خود بنمایاند که همه به بینند
(روزی هزار عاشق از چوب میتراشد] آنوقت انسان را میگوئیم شریف
ست یعنی اصیل است یعنی با اصل خود تطابق دارد یعنی راه تگور راه تگور است

درستکار است یعنی، ان موجود شکر موجد خود را بجا آورده یعنی این تمثال با تمثال موافقت کرده . شیخ سعدی میگوید . شرف مرد بجا بود است راست میگوید رحمة الله علیه چون یکی از صفات خدا و مرد آینه خدا نما است یکجا میگوید تن آدمی شریف است بجان آدمیت درست میفرماید . فاذا سویته و نفخت فيه من روحی فقواله ساجدین خلاصه شریف و معنی اصیل و نجیب و اصل هر موجود موجد است . و شك نیست که - بانسان نمایندۀ خداست در غیر انسان نیز شرف موجود است مثلا قلمکار نذری اصفهان را که کهنه اش را اگر می سوزانند دو ثلث قیمت و از خاکسترش قره عاید میشد این قلمکار شریف است همان قلمکار که محمد شاد پوشیده بن مصر اع را با کمال تفاخر گفت (ای قبا دارائی از خالق قلمکار زری) و مصر اع دویم را فلان شاعر متعلق که در حضورش بود گفت (بر تو اشاهی ختم و بر ختم رسل پیغمبری)

این اطلسرای مادام و زریهای ایران ویران کن که بدین قیمت های گزاف حمق های بی انصاف خریدند و بتقلید همدیگر بساط ثروت مملکت را برچیدند و بریش خودشان . . . شریف نیست زیرا که بعد از یکماه عشر آن قیمت در آنها باقی نماند . مثلاً قرانهای کهنه همدانی بی عیب شریف است شریف است زیرا که بیست و چهار هزار نخود قره دارند دوهزاروی . حرخی امین السلطان شریف نیست زیرا که دوازده نخود از عیار

نقره اش کم است اکر هزار سال بگذرد و صراف اصراف آن تومانی
یکشاهی صد دینار صرفه ببرد باز هم امین السلطانی است (کمان میر گه بهودی
شریف خواهد شد]

زرد الوی نوری اکر عظم و مزه نداشته باشد با آنکه اهل نورا است و میکوید
لا یتوی الظلمات والنور ولا الظل ولا الحرور اکر مجتهد حبیع میوجات شود
و کون هل یتوی اللذین یعلمون واللذین لا یعلمون از بام نامش بکنید
اطلس قام رود باز بدل و جلب است و شریف نیت [زرد آبوی عنک)
اکر شیرین اتفاق افتد هر چند در لباس عامیانه باشد شریف است
مثل اینکه مرد که میوه فروش که در صدارت میرزا آقاخان صدراعظم از میرزا کاظم خان
نظام الملک پر خاش شنیده بود بعد از عزل میرزا آقاخان هر وقت چشمش
بجمال میرزا کاظم خان می افتاد فریاد میزد . اهای بیجانم [عنک دارم به از
نوری) نظام الملک می شنید و ادعای شرف نمی کرد در دوره مرحوم حاجی
ملا محمد جعفر آبادی طفل شانزده ساله پای دیوار نشسته تولید مثل میکرد حاجی
بر او میگذشت طفلک دست پاچه شد ناتمام برخواست حاجی گفت پسر بی طهارت چرا
گفت مجهول المالک نیست و بشما دخای ندارد اقا ادعای شرف نکرد
مقصود اینست . باین حرکات و سکنات بد بختانه و اقدامات جاهلانه و مراقبت
در تقاضت و لجاجت خوب است ادعای شرف نکنیم

هزار روز سیاه و درد بیدرمان داریم که اکر بگوئیم زبان سوزد و اکر

پنهان کنیم مغزواستخوان جمعی اصرار دارند وقایع ده روز آخر ربیع الثانی
رشت را بنویسم ولله المہاک المدرک خجالت میکشم میترسم لکه تاریخی
بر روی خاص و عام بماند همه میدانید ناصر الدین شاه سر جنبنهای ایرانرا
سرکوب و روحانیان آن زمانرا یعسوب خانوادہای قدیمه ایرانرا خروب
و همسایگان خودرا مرعوب بلکه مرکوب بود دومیساوی آنچه فتحعلی شاه
جدش از ممالک ایران بر باد داد این پادشاه بهمسایگان تسلیم کرد خواجہ -
حافظ سمر قند بخارارا بخال هندوئی بخشید این مجموعہ غیرت افغانستانرا
بالتمام بامقداری از خاک خراسان و مقداری از سیستان و قاینات و مرو و سرخس
و ترکمان و بسیاری از قطعات جزایر و سواحل و خلیج فارس و عماناب
و ترکمان مقداری از بلوچستان بطبق ابروی ترکان پر خاشجو نیاز کرد
ماشالله هزار ماشالله از بستن معاهدات و مقاولات تجارتي و سیاسی و سرحدی
هم هر قسم شمانت و ملامت بان شہریار وارد می آمد ابد ابروی بزرگواری نمیآورد
و در مدت پنجاه سال عیاشی پرویزانه تمام خزاین ایرانرا صرف مشتہیات
نفسانی خود فرمود عرضه و قابلیت و قوت و قدرت و رشادت و جلا دلتش
فقط برای کشتن مردان کار و ترویج امارد و مهم - ازان قیادت شہ - ار بور
و از منافع دائمہ دولت و مملکت بمختصر رشوہ کہ توسط دلان بیسروت
باومیرسید قناعت میفرمود با آن مرعوبیت و مقهوریت چگونه میتواند امتیاز
رژی را فسخ کند و کجا قلب خودش و قلم درباریانش جاری میشد کہ امتیاز نامه

ممهوده را نسخ نماید چیزی که میان جان ایران رسید يك كلمه حکم منسوب
مرحوم میرزای شیرازی بود و اطاعت و انقیاد عموم غیرتمندان اسلام از
مدلول آن حکم نظیر الانهام گریبان همرا از چنگال اجناب خلاصی نمود
در این صورت از شما ملت نجیب ذی شرافت و شان گیلان سؤالات میکنم آیا
جایز است در همچو موقعی که هیچ چیز ندارید ناز نوعیه احکام اسلامی را
هم از خود بردارید هیچ شایسته‌اش تیشه بر ریشه خود بزنید از آن طرف
خدمت هیات مقدسه دامت برکاتهم عرض میکنم در چنین وقتی که دزدان طرار
در کمین هستند آبانرا اوار است که فرزندان خودتانرا بحال خود واگذارند
شما میدانید (لیست الیهود علی شیئی) را نصاری گفت (لیست النصاری علی
شیئی) راهم یهود گفت هیچکدام به ما ربطی ندارد مولوی علیه الرحمه هم
که میگوید

غیرتم آید که پیشت ایستند نرتو میخندند و عاشق نیستند
مقصودش آگاه کردن و بخود باز آوردن است که بستایش معدودی مخلوق
مفلوک و مرور نشوید از یاد خالق یکتا که مالک الملوک است بیرون نروید
والا عشق و ارادت و سیادت و اطاعت و انقیاد بالاتر ازین چه میشود که شمارا
مثل خودشان دارای شهوت و غضب میدانند و یقین دارند که هیچیک معصوم
نیستند شاید از بعضی هم خلاف آنچه انتظار داشته‌اند دیده باشند باین حالت
خطای فرد را از نوع نمی بینند هرگز از ساحت قدس شما بسایه دیگری

لمی نشینند بآنکه دعوات مسیحیه و ملل متنوعه در ترویج مذاهب خود
سعیها کرده و نجهابرده بکنفرانهای نژادان نیکونهادرا توانسته اند بخودشان
بگروانند باز شمارا وصی خودشان و قیوم صغارشان متولی موقوفاتشان
متصرف ثلثشان امین عرض و ناموس و مالک رقاب و رؤس خودشان
قرارداده و میدهند کسی از تو چون گریزد که تو اش گریزگاهی همچو تصور
فرمائید اینها عبد آبق و بنده نافرمانند آیاشما بندگان دیگر غیر از اینها دارید
آخر شما متخلق باخلاق الله و منصف بصفات ربوبیت هستید خطای عوام با
چرا باید ذخیره خاطر کنید بنده هیچ نیرزنده گه همه میدانند داخل هیچ
انجمن نیستم بادن فحوا از برادران خودم با کمال عجز و انکسار عرض
میکنم (اننا ظلمنا انفسنا فان لم یغفر الله لنا ویرحمنا لنکونن من الخاسرین) استدعا دارم
شما هم بفرمائید (عفی الله عما سلف) بنده هم بمطالب دیگر پردازم
جزای عمل مکافات دهر انتقام الهی تاثیر آه مظلوم تصرف اونیاء حق
قدرت نمائی خدا هرج و مرج امور دنیا و خامت جهل نتیجه غرور
شومی نخوت مخادعه نفوس مراضه بمثل مشاجره نوع بانوع
بلی از این مقوله را بخاطر تسبیح و دربو العجبهای این وقایع نامل و تعمق
فرمایند تواریخ قدیمه را کارندارم خاطرهای و سینه هامملو و جراید منشره
نصب العین عارف و عامی است از این اواخر میگیریم محمد شاه فرزند یتیم
عباس میرزای ولیعهد را میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بتدبیری که خدای داند و

من دانم و توهم دانی یعنی حیلۀ شرعی در امور عرفی هبوه مخصوص فرزند ارشد و اکبر را که در تاج و نگین اجلی و اظهراست بر سر نواده اصفرویتیم بی پدر میگذارد و فرزندان بلا فصل را (کان لم یکن) می شمارد بسطنت و جهان بینی مسلم داشت تخم محبتی از او در دل سلاطین همجوار کاشت عاقبت دشمن طاوس آمد پراو از باغ نگارستان بروضه رضوان خرابید آن سلطان از حق بیخبر هم درجه رده سال جهان بینی روز خوش و روی گامی اندید وقتی میرفت در تاریخش گفتند (خیگ ترکید)

تقصیر قائم مقام راهم میخواستید بدانید (فرهاد میرزا) می معتمد الدوله میگفت زیر دست شاه این طور نوشته بود که قربانت شوم خزانه را که هر یکدو مانتر دست رنج پشم تابی و پنبه ریزی پنجاه نفر بیوه زن و هر یکقرانش پای مزد دونفر پیر مرد خارکن است با اختیار پادشاه خود خواه نباید گذاشت که یکدفعه پنجاه تومان بکسی که یکتومان ذی حق است بدهد آنهم دستخط کند همه ساله بدهند ماشاهاذکان این عرض دولتخواهانه اورا بجزارت حمل کردیم (عبدالله خان) بقائم مقام نوشته بود دلسوزیها شما درباره محمد میرزا شمارا بکشتن میدهد جواب نوشت همین مکان تهدید از کشتن که من تشنه زارم بخون حویشن من میخوام در عداد وزرای شهید باشم نه در حزب وزرای خائن

ناصرالدین شاه میرزا تقی خان امیر نظام را در فین کاشان حاجی مبرز احسین خان سپه سالار را در خراسان تلف کرد یکی را بتقصیر اینکه چرا غیرت

دارد بهر دلیلیا پیغامات میدهد دیگری را بکنایه ای. که چرا علم دارد تخم
مشروطیت و قانون، میکارد بانداستن اولاد چنین بنای عالی برای پارلمان
میگذارد در هر گوشه این نهالستان درخت کهنی سر جنبان و سایه افکن دید
از پای در آورد هر قدر گفتند

ای بابایان جوانان زهرغان توی کنی کاری به بابایان کهن اشیان مدار
بخرش نرفت غیر از تفتن بین روحانیان و اعدای علم و هنر کاری نداشت -
جز در زمینهای شوره زار که هر یک مشت مزرعش نمونه چندین
هزار خرابی است تخمی نکاشت عاقبت دیدید یکنفر از ستم دیده کان جان
براب رسیده زنده کنند نام کرمان و کرمانی چگونه حسرت جشن
قرن ثانی را در دوش گذاشت که بعد از پنجاه ساله کامرانی باز ناکام از جهنم
در گذشت امین السلطان شاه تراش را که در نوگری مائک لرفاب اقدوافا زادگان
و بصغیر و کبیر ایل جلیل غیر از یکنفر عضد الملک نافذ الکلمه و قهرمان
و مطیع ترین فرمان گذاراش مظفر الدین شاه در یک شب چهارده هزار تومان
صله خواب دروغی برای سید بحریتی از او گرفت . بدین تفصیل
ساعت پنج از شب رفته امین السلطان . تبك را میخواست لدی الورود میگوید
قبل از اینکه حرف بزنم وصحبت کنیم وجهت و سبب بپرسید چهارده هزار تومان
بدهید هر چه عرض میکند حالا این وقت شب پول کجا بهم میرسد صحیح
اطاعت میکنم میگوید خیر همین حالا لازم است هر قدر اصرار میکند اخر

بفرمائید برای چه مصرف است میگوید تاندهی نمیکویم مرگ من سر من الان هر طور شده است حاضر کن اگر اشرفی هم باشد بهتر است حالا تفصیل اینکه اتابك در آن وقت شب که را خواست و از کجا چهارده هزار تومان را حاضر کرد بماند تفصیل خواب سید بحرینی آنچه شاه برای اتابك نقل میکند اینست که آقای بحرینی در حقیقت جان مرا خریده است دید شب خواب دیده بود من در دریای خون غوطه ور شدم اقا فورا متوسل بچهارده معصوم شده بود مرا نجات دادند این چهارده هزار تومان بعد اسامی مبارکه وجه تصدق است باید بدست اقا بفقرا و مستحقین برسد

معلوم است حق شفاعت سید بحرینی را در خواب این طور ادا کنند حق شجاعت امیر بهادر را در بیداری که خود و سوارهای جرارش يك دانه جن در خزانه حمام باقی نگذاشت بطریق اولی ادا میکرده است

همین پادشاه در دست عین الدوله نابکار که روز مسافرت امین السلطان مغزول بفرکستان نوکرهای امین السلطان را داری میداد و میکشت من هم باشما همقطارم و برای همراهی حاضرم چنان مقهور شد که عاقبت دولت شش هزار ساله را باین حال و روز انداخت و اسم تسلط از ایران و ایرانی دور ساخت

حالا اشخاصی که منتظر سلطنت شاه حالیه بوده نکبت و فلاکت سابقه و مکت و ثروت لاحقہ یلا بخی پهلوانان هر عهد و دور را مشاهده

نموده و دیده‌اند که هر يك از آنها بنردبان چهل پله (بله قربان)
دراندك زمالی باسماں رفتند این بیچاره‌ها هم همان ارزورا دارند و هیچ
ك از پله صدارت و وزارت و فرمان فرمائی و صاحب اختیاری یارا
پائین‌تر نیگذارند و درویرانه ایران هم نه برای این جفدان مکانی است
و نه برای این زاغان اشیائی

عالمی که **اكر** بفلان همسایه و اهل محله خود میگفت زن در خانه‌ات
حرام است باید طلاق دهی فوراً دل بفراق می‌شهاد با داشتن اولاد طلاق میداد
اكر زنهای محابه را میگفت شوهر را بخانه راه ندهید شب مردها بیرون میمانند
اكر یکنفر را نکفیر میکرد شهر بشهر و دیار بدیار او را میراندند کارش
بجائی میرسد که از عرص تفصیل خجالت میکشم سبحان الله چه شد که آن
تکفیر حالا در مزاج منقر ناثیر ندارد اما این توهین زبان نسیم شمال را
بفریاد می‌آرد **هذا للذی ترك الاوهام حائرة**

در این صورت ملتی که در تمام عمر نسبت به پدران روحانی کمال نجابت
بجا آوردند قوت نفسانیت را

از بازوی شوهرهای مادر ساب کردند خوب است پسرها ناخاف نشوند و
و درین موقع باریك قوت پدريهای روحانی را باقی بگذارند و بدانند امروز
(دل کسی به یتیم کسی نمیسوزد) پدرها هم مهر پدری را منحصر بزحمت
دادن مادر فرزندان در بدر ندانند اطفال مادر مرده را در کنار مرحمت و

سایه ملاحظت بنشانند و الله میترسم اگر فریاد گوسفندان بلند شود
که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت گرگم توبودی
گرگهای ادم خار و سگهای هار به هرسد که گوسفند و شبان و میوه و باغبان
همه را خراب کند الوقت الفوس هیچک فایده ندارد الحمد لله قوه استنباط
احکام شرعیه و فرعیه از ادله تفضیله دارید این شعر را برای بنده نامی
توضیح فرمائید: آن یکی خرداقت پالانش نبود یافت پالان گرگ خورا در ربود
گمانم اینست این شعر فارسی عامیانه همه کس بدان یکماه تفسیر لازم دارد
تا معلوم شود (خرچند نمره) و (پالان چند قسم) و (کرک
چند جور) پیدا میشود

(مصلی رفتن قبل از عید) (یارویت هلال ارجزو ۴ دبیره)
نکفتم مارا سر لج نیندازید وقتی سر لج افتادیم چنین و چنان میکنیم
حالا بسم الله بروید جلال الدوله و غلاء الدوله و سردار منصور تان را
پیدا کنید قانون رایباید نقص نشود مشروطه را محکم بچسبید از دست نرود
کاری بروز کارتان بیاوریم که شاپشال حن را سجده کنید امیر بهادر هم
توانید بنمو بتخم اسبش بزنید بس است مساک دبیره، غالبانکارش
تاریخ گذشته بود وقایع نکاری این ایام را بارباب جراینده که وظیفه ایشان است
واگذارم اشکنه راهم که وعده کرده بودم در جزو پنجم بدهم کمان ندارم
کسی دل و دماغ خوردن داشته باشد از هیچان اهل رشت و اجتماع

انجمنهای متحده در تلگرافخانه و تمطیل تمام ادارات و تشکیل کمیته مالیه
برای اخذ وجوه و حاضر شدن صنوف مردم برای سربازی ملی و
تحت اسلحه رفتن و مشق نظامی کردن مکلا و معمم از اعیان و اشراف
و علما و سادات و روحانیان و حرکات مردم سردرگف گرفته و جان
بر لب رسیده مانند مجانین و شرره و ولولۀ اطفال پنج شش ساله و شاکردان
مدارس در این هوای گرم با ازدحام دوازده سبزه هزار جمعیت و خطابه -
و مقالات جان سوز جگر کداز آنها و نطقهای نطائین فقط بنقل يك
مقاله که حسن خان نام شاکرد مدرسه اتفاق بعد از چندین مقاله سایر مدارس
خوانده است قناعت میشود این مطلب را هم معلم که نویسنده اش را در وقت
نوشتن و ناظم مدرسه در وقت حرکت دادن اطفال با ناظم مخصوص حال
رقت دست داده و کریه میکردند بعد از خطبه مفصله عربیه
سپاس بیرون از شمار یکانه گردگاری را رواست که يك روز نادر قلی بيك اوشار را
که قصد تیمار برادران بی غمگسار و یتیمان بی پرستار داشت و پای ثبات عزم
براه نگهداری آب و جاه این دولت ایدقرار گذاشت بتاج خسروی میرساند
و بتخت سلطنت می نشاند و يك شب که عزمش از عدل گستری و رعیت پروری
بر میگردد نادر شاه بان اقتدار را بخاک هلاک می افکند و بخون می کشاند
(فبِحان الله حين تمسون و حين تصیحون)

نه چشم ستمکش نخسبد بناز نه دست ستمگر بماند دراز

بدان چشم کریان خوشیها رسد وزان دست دوری کزیند جسد
 کسی گر بشمشیر ملکی گرفت گرش رفت از دست نبود شکفت
 که آن فتح بادست حق داد دست زحق چو بکه برگشت پشتش شکست

امروز از سرزمین رشت شورنشور برخواسته و آسمان گیلان بساط رستهخیز
 آراسته معلمین ما اطفال خوردسال دم از نیزه و شمشیر میزنند ناظم از تیغ
 و تیر سخن میراند مرغ دلهای ما کجوتران شکسته بال در جسم می‌طرد که
 آبا چه واقع شده مگر صالدا تروس از یبله سوار در گذشته با ستارا رسیده
 و از انجا با تری آمده وارد رشت گردیده یا عشایر متمرده از ارومیه تا اینجا
 لشکر کشیده و عسکر آورده می‌بینم از یکطرف پدران ما همه در تلگرافخانه
 آمده از طرف دیگر چادرها رده در تدارک تشکیل اردو هستند که ما تاجان در
 بدن داریم نمیگذاریم این نقض عهد و نقض قانون پیش برود و نعمت آزادی
 از ما سلب شود و دوباره بقید اسارت تن در دهیم و بکنند ظلم خودخواهان
 گردن نهیم از طرف دیگر جمعی کثیر روحانیان و اقبیان طلاب
 عمده را کلاه سربازی قرار داده و بجای تحت الحنک قطار فشنک بکمر بسته
 اینک ما اطفال مدرسه اتفاق نیز جان برب و سردرگف بتلگرافخانه و مضر
 خیام غیرت فرجام آمده می‌بینیم گفتگوها در میان است تلگراف شاهانه
 میخوانند که تمام مخالفتها را بگردن ملت مظلومه انداخته و با آن هوش و فراست
 شاهانه باز مخالفین میدان توپخانه و خاستن دولت را شناخته اند از اظهار

مراحم پدزانه اش تازه احساس یتیمی مینمائیم و از بذل عواطف خسروانه و سرپرستی
ملوکانه اش زنجیر اسیری دزگردن مینیمیم از طرف دیگر اقدامات بزرگان و پدران
خودمانرا درین دو سال منتج نتیجه نیافته ایم بختی دست بگردن یکدیگر در
آورده بحال وطن گریان میشویم از این طرف می بینیم کربیه جلو کوله و توب
نمیگیرد باز ملاحظه میکنیم می بینیم کسی که یک روح دارد دو دفعه نمی میرد
حالا که حضرت مستطاب ملاذ الاسلام والمسلمین غیاث المله والدین آقای
(حاجی میرزا محمد رضای) مجتهد دامت برکاته فرزند ناز پرورد خود جناب
آقا (فخر الدین) را در سن سیزده سالگی از خود دور کرده در زیر اسلحه
جان فشانی آورده این یکدانه کوه گرانبهای خود را که حاصل پنجاه سال عمر است
ببازار خریداری یک کف خاک وطن فرستاده بشاش و مسرویند که میخواستیم
فرزند خود را فدای وطن عزیز بینم ما هم با این استخوانهای نازک و دستهای
کوچک حاضر شده تضرع مینمائیم این سربازان فدائی ملی ما را پیشتر مرگ خود
قرارداده همراه ببرند اگر تیراندازی نتوانیم اولا دد جلو صفوف پیش
سان میتوانیم بمائیم خود را هدف تیر کنیم تا سربازان ملی که در عقب سرما
هستند تیر خصم را جواب دهند اگر قد خمیده و ریش سفید پدران ماها در
نظر این پادشاه حوان وقع و عظمی ندارد و حال آنکه خدا شرم دارد زموی سفید
ما اطفال خورد سال تکلیف خودمانرا میدانیم

این (ندرخه) بقیه دارد

جزو ۵

يك زمان واكن زبانت را بفر باد ای قلم
گر چه فریاد تو در گوش است چون باد ای قلم
دور مان مستبدین گس زبانت را نه بست
از چه در مشروطه تهانی شد آزاد ای قلم
جهنم نشاه عدالت کتر مشروطه دوست
ظلم و استبداد را بر کند بنیاد ای قلم
از چه ندهی بازبان راستگو داد سخن
چون شمشه داد داد نصف و داد ای قلم
وجه اشتراك در رشت دو تومان در سایر

ولایات ایران بیست و پنج قران

در ممالک اروپا سه تومان است

﴿ ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ﴾

